### اشاره:

بحث در مقام اول از بحث اقتضاء در مورد نهی از عبادت بود که خود در چند مبحث دنبال شد و اولین مبحث، این بود که آیا نهی از کل عبادت، مقتضی فساد عبادت است؟

مبحث دوم در مقام اول این بود که آیا نهی از جزء عبادت، مقتضی فساد کل عبادت است یا نه؟

**نکته:**

در آغاز بحث هم اشاره شد که نهی از عبادت گاهی برای ارشاد به مانعیت است و گاهی هم ارشادی نبوده بلکه نهی، تحریمی است و بدیهی است که در این مقام از بحث اقتضاء نوع دوم از نهی مورد بحث است؛ در مثل «لا تصل فیما لا یوکل لحمه» این نهی برای بیان شرطیت است و نه اینکه نهی تحریمی از کل عبادت باشد.

نهی از یک جزء عبادت، برای تحریم و تنزیه از آن جزء است و مولا آن عمل منهی را در عبادت نمی‌خواهد و اتیان به آن را مبغوض می‌دارد؛ به خلاف مواردی که در آنها نهی برای بیان شرطیت و یا جزئیت است و نهی تعلق گرفته به آن عمل برای بیان شرطیت است و نه بیشتر.

البته اصل در اوامر و نواهی این است که برای بیان تکلیف مولا هستند، ولی اگر همین امر و نهی در ضمن یک عمل مرکبی باشد و امر و یا نهی به عملی در ضمن یک مرکب بخورد، این غالباً برای بیان شرطیت و یا جزئیت است و به تعبیری واجب فی الواجب و یا مستحب فی المستحب است که بحثی متفاوت از بحث در این مورد است، اما آنچه در این مبحث از بحث اقتضاء محل بحث و بررسی است، منهی فی الواجب است و نه دو شق دیگر.

#### **اقوال در نهی از جزء عبادت:**

در اینجا دو نظر است؛

**1. نظر مشهور:** نهی از جزء در ضمن یک عبادت، موجب فساد است، یعنی علاوه بر معصیت در ارتکاب آن نهی، اتیان به این منهی، موجب فساد عبادت هم می‌شود(البته فساد جزء عبادت و نه فساد کل عبادت)؛ اگر از جزء عبادت نهی شده است و آن نهی ارتکاب شد، آن عمل منهی، عصیان و حرام است و تنها همان جزء فاسد است و نه کل. به عنوان مثال اگر مکلفی مأمور به حج شده است و در بین این اعمال حج، مرتکب یک منهی شده باشد، این ارتکاب نهی، موجب عصیان و فساد همان جزء است و نه کل حج، الا اینکه دلیل خاص اقامه شود که به دلیل عدم جزء، کل عبادت را باطل کند؛ مثل اشتراط عدم افزودن تسبیحات اربعه به تعداد بیش از 3 تسبیح در نماز.

**2. نظر مرحوم نائینی:** این نظر نسبتاً شاذ است، مبنی بر این که نه تنها نهی مولوی از جزء، در کل عبادت موجب فساد جزء بوده و عصیان است؛ بلکه کل عبادت را هم مثل جزء آن باطل می‌کند. فساد عبادت در جزء آن، به کل سرایت می‌کند.

**دلیل مرحوم نائینی در اجود التقریرات:**

ایشان برای این نظر خود سه وجه دارد که اولین این وجوه مهمترین است؛

**دلیل اول: مانعیت نهی در یک جزء، از کل عبادت**

نکته اصلی این است که ظاهر نهی و لو نهی مولوی در یک جزء، این است که این جزء مانع از کل عبادت است، و به عبارتی، این نهی دلالت التزامی دارد بر مانع بودن آن جزء برای کل عبادت.

گاهی از یک جزء، در ضمن عبادت، نهی می‌شود، در حالیکه آن نهی، ارشاد به شرطیت است و گاهی هم نهی از جزء می‌شود، ولی این نهی مدلولش زجر مولوی و بیان مبغوضیت نسبت به آن جزء است، در عین حال، این مبغوضیت، ملازم با مانعیت است؛ نهی در این حالت، هر چند تنها مشتمل بر مبغوضیت است و مخالفتش، عصیان دارد، ولی در عین حال، این مبغوضیتِ جزء، ملازم با فساد هم هست، به خلاف جایی که نهی، اصلاً برای ارشاد به شرطیت است که در این صورت، عصیانی در اتیان به آن جزء نیست و فقط همان فساد منظور است.

**ارزیابی دلیل اول**

این صرفاً یک ادعاست که «مبغوضیتِ جزء به معنی فساد کل است!»، از آنجا که از جزء نهی شده است، نباید آورده شود، ولی آوردن آن جزء هر چند به معنی عصیان است، ولی اتیان آن اصلاً به معنی سرایت فساد به کل آن عبادت (که مشروط به این جزء شده است) نیست؛ چنین سرایت حکمی از فساد جزء به فساد کل، نه ملازمه عقلیه دارد و نه ملازمه عرفیه.

**نکته:** لازم به یاد آوری است که در اینجا این تعبیر به نهی از «جزء» مسامحی است و «جزء» خواندن این امر منهی، مسامحه دارد؛ درست این است که گفته شود«در ضمن این عمل عبادی، این عملِ جزئیِ خاص را اتیان نکن»، تعبیر به جزء در این جا موهِم مقومیت آن عمل جزئی برای کل عبادت است و این دلالت التزامی، قول به فساد کل را تقویت می‌کند.

بدیهی است که این به معنی فساد کل عبادت نیست. البته در مورد برخی عبادات، دلیلی خاص داریم، مثل نماز که بحث در مورد آن متفاوت است، چراکه نباید در بین نماز، عملی دیگر را که غیر صلاتی است، به دلخواه به نماز افزود.

در این مبحث دوم، بحث در واقع این است که به دلیل یک نهی صادر شده از موضع مولویت مولا، نسبت به یک عمل خاص در بین عبادت، نباید در بین این عمل عبادی، آن عمل خاص را به صورت ضمنی اتیان کرد؛ بدیهی است که این عمل خاص، نباید جزء آن عمل کلی عبادی تلقی شود.

**دلیل دوم:**

دومین دلیل مرحوم نائینی برای نظر مختارشان این است که نهی از جزء، به معنی پرهیز دادن از زیادت عمدی است و زیادت عمدی مبطل عبادت است.

**ارزیابی دلیل دوم:**

اگر دلیل داشته باشیم که زیادت عمدی مبطل عبادت است و برای صدق عنوان «زیادت عمدی» بر یک عمل خاص، دلیل موجود باشد، چنین حالتی صدق دارد، ولی این، غیر از استلزام نهی از عملی که در ضمن عبادت است، با فساد کل عبادت می‌باشد و نهایت این است که این وجه، اگر هم موجه و مقبول باشد، مربوط به نماز است که دلیل خاص برای عدم جواز زیادت عمدی دارد.

**دلیل سوم:**

مرحوم نائینی در این دلیل قائل است که در این حال، عبادت از باب اشتمال بر کلام آدمی و سخن گفتن عمدی است، که باطل می‌شود و البته برای این مبطل بودن کلام برای عبادت هم دلیل خاص داریم.

**ارزیابی دلیل سوم:**

**اولاً:** این وجه اختصاص به یک مورد خاص دارد و نه همه اجزاء منهی عنه در عبادت.

**ثانیاً:** به صورت کبروی باید بحث شود که کدام کلام عمدی است که منافی با نماز است؛ کلام آدمی و یا ذکر محرّم و یا ذکر عبادی غیر صلاتی، پس از آن بررسی شود که این کلام منافی با عبادت آیا بر این جزء منهی و ذکر زائد صدق می‌کند یا نه؛ اینکه کلامی که منافی با نماز است، کدام مصداق از کلام است؟ باید در محل خود بحث شود.

به هر حال دو نکته در این وجه قابل ملاحظه است؛ اول اینکه این وجه اختصاص به نماز دارد و دوم اینکه باید بحث شود که آیا در نماز این کلام خاص مبطل است یا نه؟!

البته در مثالی چون خواندن سوره‌های عزائم در نماز، از آنجا که خواندن این سوره‌ها مستلزم سجده‌اند و از سویی دلیل داریم که افزودن سجده در نماز ممنوع و مبطل است، از این باب در نماز نمی‌شود سور عزائم را خواند و ارتکاب این جزء منهی در ضمن عبادت، موجب فساد کل عبادت می‌شود، الا اینکه در حال نماز، سجده واجب را برای این سوره‌ها واجب ندانیم، ولی اگر حتی در حال نماز هم این سجده را واجب بدانیم، این سجده زائده منافی با نماز خواهد بود.

خلاصه بحث در مبحث دوم اینکه نهی از یک عملی در ضمن واجب عبادی، موجب فساد و بطلان عبادت نمی‌شود، الا اینکه در مورد آن عبادت دلیل خاص داشته باشیم.